

# جنون جنایت

**محمد غمخور** در شماره‌های قبل خواندید: **مهران - قاتل سریالی - زنی به نام مونا را به خانه‌اش کشاند و او را خفه کرد و جسدش را قبل از این که همسرش سر برسد در میان ملحفه‌ای پیچید و به هر سختی بود به پارکینگ برد و داخل صندوق عقب ماشین انداخت.** قصد داشت جسد را در نزدیکی زندان شهرها کند که ناگهان نورچراغ گردان گشت پلیس را روی صورتش احساس کرد. با خونسردی طوری نشان داد که برای پنچری ماشین آنجا ایستاده و محل را ترک کرد. صبح روز بعد جسد مقتول در کنار دیوار شهرکی پیدا شد و سروان ناصری مسئول رسیدگی به پرونده قتل شد. در حالی که چند روز از ماجرا گذشته و تحقیقات سروان بی‌نتیجه مانده بود، مهران دومین طعمه‌اش را شکار کرد و او را با کشاندن به خانه خفه کرد تا طلاهای زن جوان را سرقت کند. با شناسایی هویت مقتول مشخص شد او برای دیدن دوستش از خانه خارج شده و دیگر بازنگشته بود. دختر جوان موبایل داشت که سرقت شده و تنها سرنخی بود که کارآگاه احتمال داد از طریق آن به قاتل برسد. کارآگاه به دنبال سرنخی از قاتل بود. مهران، سومین قربانی که دختر دانشجویی بود را سوار ماشین کرد و پس از درگیری با طعمه‌اش او را خفه کرد و جنازه‌اش را کنار جاده انداخت. این بار رد لاستیک ماشین او در محل قتل به‌جا مانده بود. بررسی‌ها نشان می‌داد قاتل با ماشین پیکان طعمه‌ها را جابه‌جا می‌کند. در همین گیر و دار جسد چهارم هم کشف شد. زنی که بعد از طلاق با شوهر صیغه‌ای‌اش زندگی می‌کرد و با این مرد اختلاف زیادی داشت. به همین خاطر شوهر او به نام میثم دستگیر شد.

وقتی سروان روبه‌روی میثم نشست، عکس ماهرخ را جلوی گذاشت و گفت: این زن را می‌شناسی؟

مرد میانسالی نگاهی با خشم به عکس انداخت و گفت: مگر می‌شود کسی که زندگی‌ات را نابود کرده را فراموش کنی؟ چند ماه است آب خوش از گلویم پایین نرفته....

سروان حرف‌هایش را قطع کرد و گفت: پس به همین خاطر او را کشتی؟

میثم با شنیدن این جمله شوکه شد و پرسید: مگه ماهرخ مرده؟

**[۱] نمرده کشته شده.**

هر جمله سروان اضطراب میثم را بیشتر می‌کرد. کارآگاه چند دقیقه‌ای مکث کرد تا وضعیت و حرکات مرد میانسال را بررسی کند و بعد پرسش‌هایش را شروع کرد.

**[۲] دلیل اختلاف تو و ماهرخ چه بود؟**

من به حماقتی کردم و یک روز ماهرخ را کنار خیابان سوار کردم و فهمیدم از شوهرش جدا شده و وضع مالی خوبی ندارد. اول چند باری تلفنی حرف زدیم و مدتی بعد صیغه‌اش کردم. حتی خانه‌ای برایش اجاره کردم تا این‌که از سه ماه قبل اختلاف و درگیری ما شروع شد. اصرار داشت عقد رسمی کنیم، اما من زن و بچه داشتم و به زندگی‌ام اهمیت می‌دادم و نمی‌خواستم خرابش کنم. به او گفتم این بار که صیغه‌نامه تمام شود، دیگر تمدید نمی‌کنم و تهدیدهایش شروع شد. می‌گفت می‌رود و همه چیز را به زن و بچه‌ام می‌گوید. گفتم برایت خانه و ماشین می‌خرم برو دنبال زندگی‌ات، اما قبول نکرد.

**[۳] آخرین بار کی همدیگر را دیدید؟**

دیشب در خانه اجاره‌ای. باز هم بحث‌مان شد. دیگر از تهدیدهایش خسته شده بودم.

**[۴] به همین خاطر خفه‌اش کردی؟**

من؟ جناب در مورد من چی فکر کردید؟ درست است که یک اشتباه در زندگی‌ام کردم و پایم لغزید اما آدمکش که نیستم.

بروید تحقیق کنید این کار از من بر می‌آید.

**[۵] اما ماهرخ دیشب خفه شده و همسایه‌ها هم صدای درگیری شما را شنیده بودند؟**

درست است ما درگیر شدیم. دوباره تهدید کرد می‌رود پیش همسر که گفتم هرکاری می‌خواهی بکن. ماهرخ عصبانی از خانه بیرون رفت. من هم سیگاری کشیدم و به خانه رفتم. ماجرای ماهرخ را برای همسر تعریف کردم تا به کابوس او پایان بدهم.

**[۶] اما به نظر می‌رسد چون دیدی در برابر اتهام قتل قرار گرفتی رفتی همه چیز را گفتی تا برای امروز و اینجا جوابی داشته باشی.**

لحن میثم با شنیدن این حرف سروان دوباره با خشم همراه شد. «به شما گفتم من قاتل نیستم و اگر حرف‌تان درباره قتل ماهرخ درست باشد مسیر را اشتباه آمدید، من این زن را نکشتم. اگر او را نکشته بودم دیگر ترسی نداشتم که بخوام ماجرا را به همسرم بگویم و زندگی‌ام را خراب کنم.»

کارآگاه اظهارات میثم را ثبت کرد و او را تحویل بازداشتگاه داد. حسی به او می‌گفت این مرد قاتل نیست و ماهرخ گرفتار همان قاتل سریالی شده است. به همین خاطر همراه یکی از مأموران

دوباره راهی خانه مجردی میثم شدند. کوچه را بررسی کردند. یکی از ساختمان‌ها و مغازه سوپرمارکت محل دوربین مداربسته داشتند. اگر حرف‌های میثم درست بود، دوربین‌ها خروج ماهرخ را ثبت کرده بودند. ابتدا سراغ دوربین ساختمان که نزدیک خانه مورد نظر بود رفت و بعد از هماهنگی با مدیر ساختمان، فیلم را چک کرد. ماهرخ ساعت ۷ شب از مقابل این ساختمان رد شد و به سمت خانه مجردی رفته بود. ۲۰ دقیقه بعد هم میثم با ماشینش از جلوی دوربین رد شدند. حدود ساعت ۱۰ شب ماهرخ دوباره و در حالی که سراسیمه بود به سمت انتهای کوچه رفته و چند دقیقه بعد میثم از خانه خارج شده بود. دوربین‌های سوپرمارکت هم همین صحنه‌ها را ثبت کرده بود. کارآگاه یک کپی از فیلم‌ها گرفت و به اداره برگشت.

یکراست به اتاق رئیس رفت و با نمایش فیلم‌ها گفت: «به نظرم میثم قاتل نیست و ماهرخ بعد از بیرون آمدن از خانه در دام قاتل سریالی گرفتار شده است.»

روز بعد با بازپرس هماهنگ کرد و میثم با سپردن وثیقه آزاد شد. قاتل خونسرد آزاد در شهر می‌چرخید و طعمه‌هایش را شکار می‌کرد و هیچ سرنخی از او در دست نبود. ۱۵ روز از قتل ماهرخ گذشته بود که کشف پنجمین جسد ابعاد این پرونده را پیچیده‌تر کرد. این بار زن ۳۱ ساله‌ای به نام شیمای قربانی جنایت شده بود. جسد او مثل سه قربانی دیگر در میان ملحفه‌ای پیچیده شده بود. قاتل این بار مدت زمان قتل‌ها را کمتر کرده بود که این نشان می‌داد او برای خود حاشیه امنی در نظر گرفته و با خیال راحت‌تری زنان را شکار می‌کند.

اما پنجمین قربانی چه کسی بود؟ نسیم اهل یکی از استان‌های غربی کشور بود که به تنهایی در این شهر زندگی می‌کرد. همسایه‌ها او را زنی آرام معرفی می‌کردند که رفت‌وآمدی نداشت. نکته عجیب در این بود که . نسیم بدون این‌که در جای معینی کار کند در این شهر زندگی می‌کرد. گزارش پزشکی قانونی نشان می‌داد او هم بدون هیچ مقاومتی خفه شده بود. تحقیق از خانواده‌اش نشان داد او در خانواده‌ای فقیر بزرگ شده و برای رسیدن به آرزوهایش از خانواده جدا شده بود. ابتدا در مغازه‌ای به عنوان فروشنده مشغول به کار شده اما بعد از چند ماه به خاطر سرقت از فروشگاه اخراج شده بود. نسیم در این مدت با این‌که کار مشخصی نداشت برای خانواده‌اش پول فرستاده بود. کارآگاه نقشه‌ای از شهر را به دیوار اتاق کارش چسباند و محل‌های کشف اجساد را روی نقشه علامت زد. اجساد در یک منطقه مثلثی رها شده و به نظر می‌رسید خانه قاتل باید در محدوده این مثلث قرار داشته باشد. تیم عملیات را در اتاقش جمع کرد و خواست به صورت شبانه‌روزی این محدوده را زیر نظر بگیرند. همچنین مالکان خودروهای پیکان در این محدوده را شناسایی کنند.

۲۰ روز از آخرین قتل گذشته بود و نه جسدی کشف شده و نه ردی از قاتل به دست آمده بود. تیم پلیسی تحت فشار رسانه‌ها بودند و هر روز سروان باید به رئیس اداره گزارش می‌داد. روز بیست و یکم سروان در حال مرور پرونده‌ها بود که همکارش هیجان زده به داخل اتاق آمد. جناب سروان فکر کنم معما در حال حل شدن است.

